

دستمزدی شدن کار خانگی

واکاوی افق حذف کار خانگی و نظریات سیلویا فدریچی

گفت و گو با مهرداد وهابی، استاد اقتصاد دانشگاه سوربن شمالی و پژوهشگر چپ

کبوتر ارشدی:

کار خانگی که اکثریت غالب فاعلان آن در جهان، زنان هستند از مباحث مناقشه برانگیز حوزه مطالعات زنان محسوب می شود. در این که توجه به کارخانگی و به حساب آوردن آن امروز یکی از سرفصل های مبارزاتی ست، شکی نیست. اما تحلیل و تبیین نظری آن از منظر اقتصاد سیاسی پرسش های زیادی را پیش روی ما گشوده است. اینک مطالبه صریح در ارتباط مشخص با کارخانگی واجد چه دقت هایی می تواند باشد؟ آیا خواسته دستمزدی شدن آن حتی با تقلیل ندادن این ایده به صرف دریافت پول، افقی به رهایی ست؟ این انگاره به طور اتمیزه می تواند مبنای تغییرات باشد؟ برای گشودن باب گفت و گو پیرامون موضوع، پیش تر با زنده یاد فریبرز رئیس دانا نشست برگزار کرده بودم. با یکی دو تن از پژوهشگران اقتصاد در ایران نیز خواستار گفت و گو شده بودم که پاسخ ایشان به دلیل "مطلع نبودن درین باره"، منفی بود. اینک با پروفسور مهرداد وهابی استاد دانشگاه سوربن شمالی و پژوهشگر چپ، که قبول زحمت کردند، درباره کار خانگی و دستمزدی شدن آن گفت و گوی مجملی انجام و برای انتشار تقدیم سایت محترم زمانه شده است. البته که باب این بحث باز است و می شود دقایق بیشتری از موضوع را در ساحت نقد با همگان در میان نهاد.

پرسش اول) در ابتدای این بحث لازم است کمی درباره کار دستمزدی صحبت کنیم، در نظریه مارکس کار دستمزدی از این بابت که واجد ارزش اضافی ست، از عوامل استثمار طبقه کار به حساب می آید. اساساً ارزش اضافی، شکل پولی محصول اجتماعی اضافی یا معادل با آن، محصول پولی کار اضافی است. بنابراین ارزش اضافی دارای ریشهی مشترک با تمام اشکال دیگر محصول اضافی، یعنی کار پرداخت نشده است. از منظر مارکس و انگلس، کار خدماتی و غیر مولد از جمله کار خانگی به لحاظ اقتصادی و نه اخلاقی، در نظام چرخش مالی سرمایه به حساب نمی آید. برخی تحلیلگران از جمله تحلیلگران فمینیست، این بیرون بودن را نه بر اساس تحلیل و تبیین مقوله کار در اقتصاد مارکسی که مبتنی بر نوعی به حساب نیاوردن زنان خانه دار می پندارند. نظر شما چیست؟

پاسخ اول) لازم است بگویم دیدگاه مارکس و انگلس درباره جدایی کارخانگی از تولید، مورد نقد بسیاری از فعالان نهضت فمینیستی قرار گرفته است. از میان آنان کسی که بیش از همه در آمریکا، اروپا و ایران شناخته شده است **سیلویا فدریچی** و اثرش «**کالیبان و ساحره**» (۲۰۰۴) است. قبل از این که به این نقد بپردازم، باید بگویم مدافعین آن ضمن جانبداری از تعیین مابازای نقدی کارخانگی در حساب های ملی به منظور به رسمیت شناختن سهم زنان در تولید ناخالص ملی، لزوماً از تعیین یا پرداخت دستمزد دفاع نمی کنند، اگرچه هستند جریاناتی که از لزوم پرداخت پشتیبانی به عمل می آورند تا از حقوق زنان خانه دار حمایت کنند. البته این اقدام نه تنها به الغای کارمزدی نمی انجامد، بلکه همانطور که به درستی اشاره کرده اید، موجب گسترش قاعده کار مزدی می شود. اما توجیه آن چیست؟ بحث بر سر «مجانگی» بودن، یا «کار نپنداشتن» کارخانگی است، چرا که مولد سود نیست. به عبارت دیگر مسئله این است: مولد بودن اشتغال را برپایه «فایده بخشی اجتماعی» باید تعیین کرد یا «سودآوری»؟ اگر معیار مولد بودن سودآوری تعریف شود، آنگاه نه تنها کارخانگی که آوردن و بردن کودکان به مدرسه و بسیاری کارهای دیگر غیرمولد محسوب خواهد شد.

پس از این مقدمه به اصل نقد میپردازم. رئوس گفتارم را در چهار محور می توان خلاصه کرد: ۱) تولید مثل و رشد اقتصادی؛ ۲) کار مولد و غیر مولد؛ ۳) جدایی کار خانگی از تولید به عنوان مبنای انقیاد زن؛ ۴) خوانشی تازه درباره موقعیت زنان از دریچه نظریه غارت به عنوان «دارائی اسیر» (Captive assets)¹ و مادرشدن.

از نکته نخستین آغاز کنیم. انگلس به تاسی از اقتصاددانان کلاسیک از دو نوع تولید و دو نرخ رشد سخن می گوید: تولید یا باز تولید نسل که موجب رشد بی واسطه دموگرافیک است، و تولید مادی از جمله تولید صنعتی که به رشد اقتصادی می انجامد. می دانیم که انقلاب دموگرافیک در دوره انتقال به تولید صنعتی، توجه همه محققین علوم اجتماعی را به این جهش دموگرافیک جلب کرد. منشاء این رشد چه بود و کدام رابطه علت و معلولی را می توان بین این دو نوع رشد قائل شویم؟ مجادله مالتوس و ریکاردو بر این مبحث پرتو تازه ای افکند. بدون ورود به جزئیات این مجادله مهم، می توان گفت که ریکاردو رشد جمعیت را تابعی از رشد دستمزد پنداشت. هر چه رشد دستمزد افزایش یابد، امکان تامین زندگی کودکان بیشتر فراهم می آید، حال آن که دوره های رکود قاعدتا باید با کاهش نرخ رشد جمعیت ملازمه داشته باشد. به گمان من، انگلس با نظریه ریکاردو در فهم تحول رشد جمعیت در کوتاه مدت اختلافی نداشت، اما آن را برای فهم رشد دراز مدت جمعیت کافی نمی پنداشت. او به تغییرات ساختاری در تحول «نهاد» خانواده در دراز مدت نظر داشت که می توانست در رشد جمعیت مداخلت داشته باشد. لازم به یادآوری است که اقتصاددانان نئوکلاسیک به ویژه اقتصاددانان مکتب شیکاگو نظیر گاری بکر، در راستای تئوری رشد درونزا (Endogenous growth theory) و مبتنی بر «سرمایه انسانی» (Human capital)، رشد جمعیت را نه تابع صرف دستمزد بلکه تابع انتخاب خانوار بین افزایش کمی تعداد کودکان یا ارتقاء سطح آموزش و تحصیلاتشان دانسته اند. طبعاً در یک جامعه روستائی افزایش نیروی کار یا تعداد فرزندان به ویژه فرزندان ذکور حائز اهمیت بیشتری است، حال آن که در یک اقتصاد سرمایه داری صنعتی ارتقاء سطح آموزش و تحصیلات کودکان بر افزایش تعداد آنها رجحان دارد. البته اهمیت قوانین ارث را نیز نباید نادیده گرفت، چرا که در یک جامعه پیشاسرمایه داری روستائی، افزایش تعداد فرزندان بر چگونگی تقسیم زمین بین فرزندان اثر دارد. فی المثل قاعده تعلق ملک به فرزند ارشد ذکور در انگلستان نقشی کلیدی در بارآوری زمین و مهاجرت قابل توجهی از فرزندان ذکور غیر ارشد به آمریکای شمالی داشت. در اینجا اهمیت بسزای ساختار خانواده و عامل مناسبات حقوقی-قضایی رخ می نمایاند.

نکته دوم به رابطه کار مولد و غیر مولد مربوط می شود. همانطور که به درستی یادآور شده اید، کارخانگی از دیدگاه انگلس غیرمولد تلقی می شود. اما این صرفاً به کارخانگی محدود نمی شود بلکه کل فعالیت های اقتصادی در بخش خدمات نظیر حمل و نقل، تجارت، بانکداری، بیمه، حسابداری، وکالت، ارتش، دستگاه های اداری دولتی و غیره را نیز دربر می گیرد. بنابراین آن را نباید به معنای خوار شمردن کارخانگی تلقی کرد. لازم به ذکر است که در سرمایه داری معاصر، بخش خدمات تقریباً در همه جا بر بخش های صنعتی و کشاورزی تفوق دارد. مطابق دیدگاه کلاسیک، بخش غالب فعالیت های اقتصادی روزگار ما «غیرمولد» است. این تفکیک در اقتصاد کلاسیک بر این معیار متکی است که کار مولد کاری است که به طور مستقیم موجب سود پولی ست، حال آن که هر چه مستقیماً منشا سود نیست، غیر مولد محسوب می شود. **در نگرش کلاسیک، سود در تولید و نه مبادله، پدید می آید.** من شخصا با این دیدگاه موافق نیستم. اما تاکیدم بر این نکته است که اطلاق مفهوم غیرمولد به کارخانگی نه ۱) به معنای تحقیر آن است، و ۲) نه به معنای نادیده پنداشتن این امر که کار خانگی «رایگان» صرفه جویی قابل توجهی در هزینه بازتولید نیروی کار است، و به این اعتبار استثمار یا غارت نیروی کار در خارج از محدوده سرمایه داری است.

نکته سوم، به تز بدیع مارکس و انگلس مربوط می شود که مبداء انقیاد اقتصادی زنان را در جدائی کار خانگی از تولید عمومی میداند. بدینسان هرچه کارخانگی به یک فعالیت اقتصادی مستقل تحول می یابد (نظیر ایجاد مهدکودک ها، غذاخوری های جمعی، رستوران، موادخوراکی حاضر و آماده، و افزایش خدمتکاران یا کارگران خانگی مزدگیر)، مبنای اقتصادی اسارت ضعیفتر می شود. به گمان من این تز به نحو درخشانی بخش مهمی از عوامل ذی نفوذ در انقیاد زنان را توضیح می دهد، هر چند که به باور من کافی نیست.

نکته چهارم من به آن عاملی توجه دارد که باید بر تز مارکس و انگلس افزوده شود: زنان به عنوان «ملک» مردان! تورستاین ویلن (۱۸۹۸) (Thorstein Veblen)، مبدع این نظریه است که تصاحب زنان نخستین شکل مالکیت (منقول) است. از دیدگاه اقتصاد سیاسی غارت، تصاحب مستلزم کاهش تحرک شکار است. زن متحرک به زن «جادوگر» تشبیه شده است، و زن پستو یا غیرمتحرک و اسیر، زن قابل اعتماد است. در چنین رابطه ای یکی از مهم ترین عوامل کاهش تحرک زن به

این اصطلاح از جانب وهابی (۲۰۱۶) وضع شده است برای توصیف دارایی های که غیرمترحمند و براحته تملک پذیرند.¹

عنوان ملک منقول، بچه آوردن است. بنابراین بارداری که امر طبیعی زنانه است، لااقل از سه جهت دارای اهمیت است: (۱) وضعیت اقتصادی (رابطه کارخانگی و تولید عمومی)، (۲) وضعیت سلطه (زن به عنوان ملک یا دارایی اسیر)، (۳) وضعیت فرهنگی-ایدئولوژیک (که حقوق مربوط به ارث، جایگاه زن نیز به آن مرتبط است) (نگاه کتید به وهابی ۲۰۱۵).

پرسش دوم) با توجه به این که درصد بالایی از کار خانگی را زنان انجام می دهند، لازم و ضروری است در باره به حساب آمدن کار خانگی با سماجت بیشتری صحبت شود. دستمزدی بودن کار که خود مورد نقد است و از جمله شیوه های استثمار به حساب می آید، چگونه می تواند افقی برای رهایی زنان از کار خانگی باشد؟ با توجه به این که سیلویا فدریچی هم تاکید کرده است که این مطالبه نباید به دریافت مقداری پول تقلیل داده شود، بلکه باید به عنوان افقی سیاسی و راهی برای سازماندهی به آن نگریسته شود اما درست در ادامه به زنان خانه دار می گوید دریافت مزد، حداقل موجب می شود به عنوان یک کارگر به رسمیت شناخته شوید و بتوانید پیرامون و یا علیه شرایط و مقدار همان مزد و کار چانه زنی و مبارزه کنید. بر مبنای نظریه اقتصاد سیاسی غارت، نقد شما به این پیشنهاد چیست؟

پاسخ دوم) یکی از مطالبات نهضت فمینیستی و سوسیالیستی پرداخت برابری برای کاربران زنان و مردان بوده است. این خواست به معنای الغای کارمزدی نیست بلکه اعمال آن درمورد هر دو جنس بدون اعمال تبعیض جنسی است. آیا «برابری حقوقی» گامی در راه رهایی زنان میباشد؟ پاسخ من قطعاً مثبت است. برای فهم این نکته کافیست در نظر آوریم که در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری هنوز مزد و حقوق زنان لااقل ۲۵ تا ۳۰ درصد کمتر از مزد و حقوق مردان برای کاری یکسان و تصدی منصفانه است. الغای کارمزدی نیازمند تامین یکرشته پیش شرطهای نهادی و اقتصادی است. بدون تغییر مقدماتی موقعیت فرودست نیمی از جمعیت جامعه از حیث پرداخت مزد و حقوق، چگونه میتوان به تبدیل کار از یک «اجبار اقتصادی» به «حاجت بدن سالم» سخن گفت؟

وقتی از مزدی شدن کار خانگی یاد میشود، باید مقدمات یادآور شویم که این امر حاصل اراده سیاسی یا احکام قضایی برآمده از فشار جنبش فمینیستی نیست، بلکه محصول طبیعی روند مشارکت دایم التزاید نیروی کار زنان به حوزه تولید، خدمات و مبادله اجتماعی است. زنانی که شاغلند برای نگاهداری کودکان نیازمند مهدکودکند، برای اداره و تامین مایحتاج خانوار نیازمند خرید غذاهای از پیش آماده، استخدام کارگران خانگی، و غیره میباشند. قابل ذکر است که آگوست بیل نیز در اثر خود پیرامون «زنان تحت سوسیالیسم» (۱۹۰۴) به این نکته توجه کرده بود. ابداعات و اختراعات صنعتی پس از جنگ جهانی دوم نظیر وسایل مصرفی بادوام (همچون اتومبیل و نیز وسایلی که به تسهیل کارخانگی انجامید نظیر ماشین لباسشویی و ظرفشویی) و آن چه در اقتصاد به انباشت فوردیستی (Fordism) موسوم است حاصل همین روند بوده است که ماشین را جایگزین نیروی کار خانگی کرده است. روباتیزاسیون طی دو دهه ی اخیر این روند را تعمیق کرده است. در اوتوپای (Utopia) توماس مور (Thomas Moore, 1516) بردگان همچنان لازمی به انجام رساندن کارهای خانگی محسوب میشوند، حال آن که جایگزینی نیروی کارخانگی بواسطه ماشین این دغدغه توماس مور را به عهد عتیق سپرده است. هرچه کارخانگی وارد دایره مبادله، تولید و خدمات بازار سرمایه داری شود، به همان میزان جنبش برابر حقوقی زنان و به تبع آن روند اختراعات برای جایگزینی نیروی کارخانگی بواسطه ماشین افزایش می یابد. این امر به نوبه ی خود شرایط مادی الغای کارمزدی و سوسیالیسم را فراهم میکند. از اینرو روند مزدی شدن کارخانگی را نباید در تقابل با سوسیالیسم به مثابه ی الغای کارمزدی تلقی کرد. بالعکس، این دو روند مکمل یکدیگر میباشند.

پرسیده اید بر مبنای نظریه اقتصاد سیاسی غارت، نقد شما به این پیشنهاد چیست؟ باید بگویم تاکید اقتصاد سیاسی غارت متوجه مزدی شدن کارخانگی و یا تدارک صرف **پیش شرطهای اقتصادی** رهایی زنان نیست، بلکه موقعیت زن را بعنوان نوعی دارایی در تملک مرد مورد توجه قرار میدهد. از اینرو تمرکزش معطوف به تامین **پیش شرطهای نهادی** است که تحت آن زایمان زن به اسارت او نیانجامد. این پیش شرطها مکمل پیش شرطهای اقتصادی است. مزدی شدن کارخانگی ناظر بر تامین درآمد (Income) است، و نه مولد حقوق مالکیت یا دارایی (Property) برای زنان. برسمیت شناختن حق تملک زن بر بدن خویش، و حقوق مالکیت زنان مستقل از مرد نیازمند یک رشته تغییرات نهادیست. بعلاوه مرخصی زایمان برای مادر، حمایت حقوقی برای حفاظت شغلی پیش و بعد از بارداری، حمایت ویژه از خانواده تک نفره زنان، و دیگر اقداماتی که **حقوق مادری** را به یک حق اجتماعی نهادینه مبدل کند از زمره نکاتی است که اقتصاد سیاسی غارت ملحوظ میکند. این نگرش در تقابل با دیدگاه های که بر پیش شرطهای اقتصادی تاکید دارد نیست، بلکه خواهان افزودن بعد تغییرات نهادیست که زن را در موقعیت پسله مرد و دارایی آن قرار میدهد.

پرسش سوم) ممنونم از توضیحات شما. اجازه بدهید در ادامه گفت و گو، به طور صریح پرسش های سیلویا فدریچی را با شما مرور کنم و نظراتان را درینباره با خوانندگان در میان بگذارم. فدریچی در "کالیبان و ساحره" اش که به همت مهدی صابری به زبان فارسی برگردانده شده، پرسش هایی را مطرح کرده است. فدریچی می گوید: "توصیف من از انباشت بدوی شامل مجموعه ای از پدیده های تاریخی است که در آثار مارکس غایب است، هرچند برای انباشت سرمایه داری بی نهایت مهم بوده است. این پدیده ها عبارتند از: 1. رشد تقسیم جنسیتی جدید کار که کار زنان و کارکرد تولیدمثلی زنان را تابع بازتولید نیروی کار می کند؛ 2. برپایی نظم جدید مردسالارانه برپایه ی محروم کردن زنان از کار مزدی و فرمان برداری آنها از مردان؛ 3. ماشین کشیدن بدن پرولتاریا و در مورد زنان، تبدیل آن به ماشینی برای تولید کارگران جدید". نقد فدریچی را به مارکس از چه رو دقیق و در چه مواردی نادقیق میدانید؟

پاسخ سوم) نخست باید حدانتظار خود را از هر متفکر برجسته روشن کنیم. کارل مارکس پیامبر نبود و کسانی که تلاش می کنند با «تلاوت کلام» مارکس و انگلس و یا تفسیر و بازتفسیر آنان برای کلیه پرسش های عصر ما راه حلی بیابند قادر نیستند بر معرفت ما چیزی بیفزایند. این روش دستیابی به حقیقت را به انگلیسی «exegeses» میگویند که همان «تفسیر» متون مرجع است که در همه ادیان سامی مرسوم بوده است، و از هنگامی که اندیشه مارکسیستی به نوعی «نهاد» مبدل شد، در میان حواریون این نحله نیز رواج یافت. البته نهادسازی از هر اندیشه نیرومندی اگرچه موجب سترونی آن و جزم اندیشی است، اما برای پاپ، اسقفها، کشیشان یا آیت الله ها، حجت الاسلام ها، ثقة الاسلام ها، و آخوندها متضمن نان و اقتدار است.

اگر مارکس را یک اندیشمند بزرگ نهضت کمونیستی و نه پیشوای یک فرقه در نظر آوریم، آنگاه نباید از او این انتظار را داشته باشیم که در یکی از فصول کاپیتال در خصوص «انباشت آغازین» کلیه تأثیرات رشد سرمایه داری را بر موقعیت زنان تشریح کرده باشد. در آن اثر (و نه صرفاً در بند مربوط به انباشت آغازین)، مارکس بدفعات به کار زنان و کودکان میپردازد و تأثیر مخرب آن را بر سلامتی جسمی و روحی آنان متذکر میشود.

اما تا آنجا که به نقد فدریچی مربوط میشود باید بگویم که مارکس با عاریه گرفتن اصطلاح «انباشت بدوی یا آغازین» از آدام اسمیت، این مسئله را در ارتباط با انگلستان در فاصله ی قرون ۱۶ تا ۱۹ در نظر میگیرد و به هیچوجه آن را به دیگر مناطق قاره کهن و جدید، و بطور اولی شرق بسط و تعمیم نمی دهد. تأثیر سرمایه داری بر موقعیت زنان نیز به «انباشت بدوی» محدود نمیشود. از اینرو معلوم نیست چرا فدریچی عمومیت انباشت بدوی را مفروض میبندارد؟ و چرا نقد خود را به این دوره از حیات سرمایه داری محدود میکند؟

تا آنجا که به سه انتقاد مذکور در نقل قول فدریچی مربوط میشود، باید بگویم که انتقاد نخست وی دربرگیرنده تاملی بجاست، اما در مورد انتقادات دوم و سوم، ملاحظات بسیاری را باید ملحوظ کنیم. بواقع دومین ایده فدریچی شباهت زیادی به تنوری روزا لوکزامبورگ پیرامون انباشت سرمایه داری دارد. بدین معنی که اگر لوکزامبورگ وجود یک بخش پیشا سرمایه داری در مستعمرات را لازمه تداوم شیوه تولید سرمایه داری در مقیاس جهانی میبنداشت، فدریچی برای «کاربی مزد زنان در خانه» همان نقشی را قائل است که استعمار در تنوری انباشت لوکزامبورگ. دیدگاه فدریچی در دهه هفتاد میلادی تحت تأثیر جنبش حقوق مدنی و قدرت سیاهان شکل گرفت، و در استدلال های وی بحث جنسیت به موازات مسئله نژادی و استعمار تدوین یافته است. منبع الهام وی در این خصوص دالا کوستا (۱۹۷۵) (Mariarosa Dalla Costa) میباشد.

بدین اعتبار نکته دوم انتقادی وی در نقل قول مذکور شما بر این امر دلالت دارد که: «سرمایه داری، زنان را از کار مزدی محروم میسازد». شواهد تاریخی، اما، موید دعوی ایشان نیست. در این مورد کافایت به داده های مورخین اقتصادی بنگریم که کاملاً از دایره مطالعات ایشان مغفول مانده است. یکی از نخستین کارهای پیشگام در این حوزه کتاب استر بوزراپ (۱۹۷۰) (Ester Boserup) است با عنوان «نقش زنان در توسعه اقتصادی». متأسفانه این اثر در ایران شناخته شده نیست. پژوهش مزبور سرآغاز یک رشته مطالعات مقداری (Quantitative) بود که توسط گلدین (۱۹۸۶، ۱۹۹۰) (Goldin) پیگیری شد. گلدین نشان داد که عرضه نیروی کار زنان در روند توسعه اقتصادی از شکل یو (U) برخوردار است و دو عامل در تحول این منحنی موثر بوده است: الف) میزان آموزش و تحصیلات زنان؛ ب) پیدایش یک بخش از کارکنان یقه سفید که سبب افزایش اشتغال مزدی زنان مزدوج شد.

بواقع در مراحل نخستین توسعه اقتصادی مرز شفاف بین تولید بازاری و کار خانگی عموماً و کار خانگی زنان خصوصاً وجود نداشت. گودین تلاش کرد از طریق مطالعات گسترده ی مقداری خلاء ناشی از فقدان این تمایز را جبران کند تا قادر گردد

منحنی تحول نیروی کار زنان در آمریکا را که شبیه (U) می باشد، دوره بندی کند. مطابق این بررسی ها، مشارکت نیروی کار زنان طی قرن نوزدهم کاهش یافته است، و در دهه ۱۹۲۰ میلادی به پایین ترین سطح خود رسیده است، سپس مستمرا طی قرن بیستم افزایش یافته است. گلدین (۱۹۸۶، ۱۹۹۰) نشان می دهد که تا اواخر قرن نوزدهم زنان در ایالات متحده، اعم از مجرد و مزدوج، صرفا در خانه کار میکردند و یا در بنگاه های خانوادگی مجانا مشغول کار بودند. بنا بر داده های آماری ایالات متحده آمریکا، میزان مشارکت زنان سفید پوست در تولید ۱۶/۳ درصد بود که در سال ۱۹۴۰ به ۲۴/۵ درصد ارتقاء یافت. گلدین (۱۹۸۶) نشان می دهد که این مقدار مشارکت زنان در تولید در قیاس با اوایل قرن نوزدهم و یا حتی اواخر قرن هیجدهم کمتر بوده است.

پس از یک قرن کاهش، میزان مشارکت در سال ۱۹۴۰ به سطح ۱۸۹۰ ازدیاد یافت و از آن پس بی وقفه در حال افزایش بوده است. مطالعات مامن و پاکسون (۲۰۰۰) (Mammen and Paxson)، لوسی (۲۰۰۹) (Luci)، و لوندبرگ (۲۰۱۰) (Lundberg) شواهد بیشتری دال بر فرم (U) شکل منحنی میزان مشارکت در دهه های ۷۰ و ۸۰ و سالهای بین ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۵ فراهم می آورد. این شواهد نه تنها ایالات متحده آمریکا، بلکه کلیه کشورهای پیشرفته سرمایه داری را در بر می گیرد. نکته قابل تاملی که بالکل از نظر فدریجی دور مانده این است که تحول اشتغال کار زنان با روند تحول ساختاری (Structural transformation) مرتبط است. در ادبیات اقتصاد کلان پیرامون رشد اقتصادی، تجدید توزیع نیروی کار در سه حوزه صورت میگیرد: کشاورزی، صنعت، و خدمات. از لحاظ تاریخی، تحول ساختاری ناظر بر افت نیروی کار در بخش کشاورزی، و افزایش آن در حوزه ی صنعت است. این افزایش در مراحل آغازین بی وقفه است و سپس تنزل می یابد. به موازات کاهش رشد بخش صنعت، خدمات بی وقفه افزایش می یابد. سهم کار زنان در کشاورزی سریعتر از مردان کاهش می یابد. در حوزه صنعت بالاخص نساجی، سهم زنان نظیر مردان پس از رشد آغازین کاهش می یابد، و منحنی این کاهش مسطح تر است. حال آن که نرخ رشد مشارکت زنان در بخش خدمات بیش از مردان است. علت این امر را باید در دو عاملی که پیشتر گفتیم جستجو کرد: الف) میزان آموزش و تحصیلات زنان؛ ب) پیدایش یک بخش از کارکنان یقه سفید که سبب افزایش اشتغال مزدی زنان مزدوج می شود (نگاه کنید به کلودیا اولیوتی ۲۰۱۳). بنابراین برخلاف دومین دعوی فدریجی، سهم مشارکت زنان در تولید نه تنها مدام کاهش نیافته، بلکه از سال ۱۹۴۰ تاکنون مرتبا افزایش یافته است. متأسفانه احکام کلی وی از پشتوانه آماری برخوردار نیست.

دست آخر، لازم است درنگی سنجشگرایانه بر دعوی سوم او داشته باشیم. «ماشینی کردند بدن پرولتاریا» عبارتی بغایت تقلیل گرایانه از یک روند تاریخی و گسترده است که مارکس و انگلس آن را به زبانی بمراتب شفافتر و نگاهی ژرفتر بیان کرده اند، و آن «کالائی شدن» همه عناصر شاکله طبیعت، انسان و مناسبات انسانی است و به پرولتاریا محدود نمیشود. مگر فروختن کلیه یا دیگر اندام انسانی توسط همه گروه های اجتماعی فرو دست و نیازمند به پرولتاریا محدود میشود؟ آیا اجازه دادن زهدان برای بارداری خاص پرولتاریاست؟ آیا تن فروشی کارکنان جنسی صرفا به زنان پرولتر ختم میشود؟

خلاصه کنم، بی آن که قصد من بی اعتبار کردن ملاحظات ارزشمند انتقادی فدریجی باشد، تلاشم معطوف بدان است که روش بحث درباره این موضوع به یکی از ابزارهای تفسیر و تعبیر «متون پایه» تقلیل نیابد و احکام کلی جایگزین مشاهدات تاریخی نشود.

پرسش چهار) با توجه به پاسخ روشن و مفیدی که ارایه دادید، این که گفته شده فدریجی مارکس را فمینیستی کرده، از نظر شما نمی تواند گزاره دقیقی باشد. حالا پرسش اینجاست که چگونه می شود در حوزه اقتصاد سیاسی، کار خانگی را در تولید ناخالص ملی به حساب آورد و این چه ضرورتی دارد؟ اگر مبنا را بر کار تولیدی بگذاریم، و تولید مثل را کار بازتولیدی بدانیم، تا چه اندازه قابلیت مداخله در روندهای نظری و پیرو آن ظرفیت "به حساب آمدن" دارد؟ از نظر شما تولید مثل، کار خانگی ست؟ اگر هست برای این که کار خانگی زنان با همه جوانب آن از جمله تولید مثل، در ساحت نظری دیده و خوانده شود، چه مبناهایی را لازم است دستکاری کنیم؟ آیا بنیان این قشر بندی که بر اساس پرداخت یا عدم پرداخت است، همان ضعف تحلیل طبقه به حساب می آید؟

پاسخ چهارم) حقیقت این است که به گمان من ارزش گذاری روی کار فدریجی تحت عنوان «فمینیستی کردن مارکس» نه ارج نهادن به مارکس است و نه فدریجی. موضوع محوری رابطه جنسیت است با مبارزه طبقاتی. سهم ویژه فدریجی عبارتست از رابطه ای که بین مبارزه زنان و مبارزه ضد سرمایه داری برقرار میکند.

کتاب انگلس درباره «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (۱۸۸۴/۲۰۱۰) درجه مهمی را در ادراک کارخانگی گشود همانگونه که اثر تورستاین وبلن (۱۸۹۹/۱۹۹۴) درباره‌ی «تئوری طبقه‌ی فراغت»، بایر توافکندن بر نقش طبقات حاکم در تسلط بر هنرهای رزمی و خوار شمردن کارتولیدی و فضیلت پنداشتن فراغت مضمون اجتماعی تقسیم کار را در دوره‌ی پیشا سرمایه داری برما آشکار ساخت. به همین اعتبار تاکید یکجانبه بر «تولید»، ما را از تحول مفهوم تاریخی آن غافل میسازد. همانطور که در جای دیگری به تفصیل توضیح داده ام، تاریخ تحول اقتصادی را نمیتوان به تولید، توزیع، مبادله و مصرف تقلیل داد بی آن که اهمیت تخریب، نابودی، فعالیت ایدایی، و منازعات اجتماعی را در نظر آوریم (نگاه کنید به وهابی ۲۰۰۴).

در میان نحل‌های سوسیالیستی، تاکید بر «تولید» و «صنعتگرایی» (industrialism) در پی انقلاب صنعتی بویژه از مکتب سن سیمون ملهم است. در آثار مارکس و انگلس نیز بروشنی این تاثیر سن سیمون را می‌توان سراغ گرفت. آیا میتوان در تداوم همین سنت، مفهوم تولید را به «تولیدجنسی» نیز تعمیم داد و «تولید مثل را کار بازتولیدی» یا عجیبتز از آن جزیی از «کارخانگی» تلقی کرد؟ به باور من، این نگرش عمیقاً تقلیل گرایانه است، تولید مثل را نمیتوان به کار بازتولید یا کار خانگی فروکاهید. این گونه تقلیل گرایی را میتوان از نقطه نظر کار نظامی نیز مشاهده کرد.

فراموش نکنیم که در دو جنگ جهانی، کیفیت و کمیت تعداد نوزادان مستقیماً به نیازهای نظامی مرتبط گردید و نوعی پزشکی و سلامتی نظامی برای جامعه مقرر شد. در اینجا تولید مثل به تامین سربازان نیرومند مرتبط شد (نگاه کنید به تیتوس ۱۹۵۸، و نیز وهابی و همکاران ۲۰۲۰). هنوز هم افزایش جمعیت وسیله ای برای افزایش اقتدار یک دولت در مقیاس منطقه‌ای و جهانی محسوب میشود. آیا میتوان تولید مثل را به تولید سربازان تقلیل داد؟

بی تردید تولیدمثل نیز میتواند نظیر کلیه، خون، و دیگر اندام و جوارح انسانی «کالایی» شود یعنی نظیر همه کالاهای خدمات مورد خرید و فروش قرارگیرد. با افزایش دانش بیولوژیک، و فراهم آمدن شرایط مادی مداخله انسان در بازسازی درونزای خود، گسترش بازار و کالایی شدن اجزای گوناگون اندام انسانی قابل تصور است. آیا میتوان کل این روند را به تحول در کارخانگی خلاصه کنیم؟ بهیچوجه! این روند را می‌توان جدا کردن هستی انسانی از روابط اجتماعی به منظور استقلال بخشیدن و مسلط ساختن منطق بازار بر اندام انسان بدانیم. این همان روندیست که در مباحثات کارل پولانی (Karl Polanyi) و گرانووتر (Mark Granovetter) «حک شدگی» (Embeddedness) نامیده شد. برای نمونه بازار در ازمنه‌ی باستان در مناسبات محلی، شخصی و اجتماعی حک شده بود؛ حال آنکه بازارهای مدرن نظیر بورس خصلت غیرشخصی داشته، از مناسبات اجتماعی منفک گردیده و استقلال یافته است. به این اعتبار بازارهای جدید که اساساً برپایه‌ی نظام قیمت‌ها عمل میکند از حک شدگی خارج شده اند. در آنها منطق بازار بر مناسبات اجتماعی حاکمند. پرسیدنی است که تاثیر این روند بر کار خانگی چیست؟

در پاسخ به این پرسش لازم است مقدماتی بین کارخانگی در محدوده‌ی «اقتصاد معیشتی» و «اقتصاد بازار» تمایز قایل شویم. کار خانگی غیرمزدی و بدون اجرت بخش لایفک اقتصاد معیشتی است، چرا که زندگی شخصی دهقان از زندگی حرفه‌ای و تولیدی وی جدانیست. در نظام برده داری نیز چنین تفکیکی وجود ندارد. برده خود بخشی از ابزار تولید محسوب میشود. حال آنکه با تکوین کار آزاد در نظام سرمایه‌داری، امکان تفکیک ساعات کار از ساعات زندگی خصوصی یا شخصی پدید می‌آید که طی آن کارگر تابع سرمایه دار نیست. حد و مرز این ساعات شخصی با ساعات کار از دوطریق در هم ریخته میشود.

نخست هنگامی که کارگران در موضع «خود استخدامی» قرار میگیرند. در مراحل آغازین گسترش سرمایه داری این امر در صنایع خانگی روستایی نظیر قالیبافی صادق بود که در آن تجار شهری پشم، رنگ، دارقالیبافی و طرح و نقش قالی را در اختیار روستاییان قرار میدادند تا روستایی و خانواده اش یعنی زنان و کودکان روستایی در جنب کارکشاورزی به قالیبافی اشتغال ورزند. این نوع صنعتی شدن را در اقتصاد «پروتو اندستوریالیزاسیون» (Proto-industrialization) نیز نامگذاری کرده اند. در این نوع صنعت، کودکان و زنان روستایی به استخدام تاجر شهری در نمی‌آیند، و در ظاهر امر این کارگران در موقعیت «خود استخدامی» قرار میگیرند. این امر مختص مراحل آغازین سرمایه‌داری نیست. در سرمایه داری پلاتفرمی متاخر نظیر اوبر، آمازون، و غیره که به دورکاری اشتغال دارند، مرز ساعات کار شخصی با ساعات کار مزدی در هم آمیخته میشود. این را «انعطاف ساعات کار» میگویند که مطابق آن زندگی شخصی به نحو دائم التزایدی تابع منطق کار مزدی و انباشت سرمایه قرار میگیرد.

دومین طریقه، گسترش دایمی کالایی شدن حوزه های گوناگون زندگی اجتماعی و حتی اعضاء و جوارح شخصی است. همانطور که بالاتر گفتیم ساعات خواب، محل سکونت، کلیه، خون، توانایی تولید مثل، و غیره جملگی به «کالا» مبدل میشود. از این دوطریق است که زندگی پرولتاریای معاصر به برده ای مدرن شباهت می یابد چرا که با قیمت نهادن بر همه فعالیتهايش و هستی شخصیش، همه چیز قابل خرید و فروش محسوب میشود. اگر برده از طریق اجبار در تمامیت خود به تملک برده دار در می آید، پرولتاریای معاصر با «انتخاب» خود یا «آزادانه» تمامیت خود را در معرض خرید و فروش «داوطلبانه» قرار میدهد. الیناسیون (Alienation) دیگر با بیکانه شدن محصول کار از خالق آن تجسد نمی یابد، بلکه با بیگانه شدن کالبد فرد از خود یکسان میگردد. فردیت فرد منفرد دیگر تنها تا آنجا به خود او تعلق دارد که قادر باشد آن را به فروش برساند. به عبارت دیگر، «سرمایه داری محض» سرمایه داری است که در آن صرفاً محصول کار و نیروی کار کالا نیست بلکه هستی فردی و اجتماعی شخص نیز به کالا مبدل شده است. فردی این منطق دایمی کالایی شدن بی حد و مرز را نمی پذیرد، و تداوم نظام سرمایه داری را منوط به کار بی مزد زنان در خانه می پندارد.

در پرسش شما همچنین به چگونگی ملحوظ داشتن مابازای پولی کارخانگی در تولید ناخالص ملی اشاره شده است. پرسیده اید که اهمیت لحاظ داشتن این محاسبه در حسابهای ملی کدامست؟ واقعیت این است که اهمیت آن در مقداری کردن و شفاف سازی سهم این کارپرداخت نشده است که عمدتاً توسط زنان صورت میگیرد. امروز با رشد شرکتهای خدماتی که به اجیرکردن کارگران خانگی اشتغال دارند، محاسبه ارزش کارخانگی که عموماً در محدوده ی حداقل دستمزد و غالباً بدون برخورداری از بیمه ها و تامین اجتماعیست تاحدودی از جانب دواير دولتی نظیر وزارت دارایی و در کشورهای پیشرفته سرمایه داری کارثبت و ضبط میشود. اما همچنان این بخش از نیروی کار در اغلب موارد از دایره ی شمول سندیکاهاى کارگری خارجند.

منابع

Bebel, August. 1904. *Woman Under Socialism*. New York: New Labor News.

Boserup, Ester. 1970. *Woman's Role in Economic Development*, London: George Allen and Unwin Ltd.

Dalla Costa, Mariarosa. 1975. "Women and the Subversion of the Community". In Mariarosa Dalla Costa and Selma James (eds), *The Power of Women and the Subversion of the Community*, Briston: Falling Wall Press. Third edition, pp. 21-56.

Engels, Friedrich, 1884/ 2010, *Origin of the Family, Private Property, and the State*, online version, proofed and corrected by Mark Harris, http://www.marxists.org/archive/marx/works/download/pdf/origin_family.pdf

Federici, Silvia. 2004. *Caliban and the Witch: The Body and Primitive Accumulation*. New York: Autonomedia.

Goldin, Claudia. 1986. "The Economic Status of Women in the Early Republic: Quantitative Evidence", *The Journal of Interdisciplinary History*, Vol. 16 (3), pp. 375-404.

Goldin, Claudia. 1990. *Understanding the Gender Wage Gap: An Economic History of American Women*. Oxford University Press.

Luci, Angela. 2009. "Female labour market participation and economic growth", *International Journal of Innovation and Sustainable Development*, Vol. 4, 2/3.

Lundberg, Shelly. 2010. *The Sexual Division of Labour*. In *The Shape of the Division of Labour: Nations, Industries and Households*, edited by Robert M. Solow and Jean- Philippe Touffut, pp. 122-48. Cheltenham, UK: Edward Elgar.

Mammen, Kristin and Paxson, Christina, 2000, “Women’s Work and Economic development”, *Journal of Economic Perspectives*, 140(4), pp. 141-164.

Moore, Thomas, 1516/1994, *Utopia*, London: Everyman.

Olivetti, Claudia, 2013, The female labor force and long-run development: The American experience in comparative perspective”, *National Bureau of Economic Research*, Working Paper 19131, <http://www.nber.org/papers/w19131>

Titmuss, Richard, 1958, *Essays on the welfare state*. London: George Allen and Unwin LTD.

Vahabi, Mehrdad, 2004, *The Political Economy of Destructive Power*, Cheltenham, Edward Elgar.

Vahabi, Mehrdad, 2015, *The Political Economy of Predation: Manhunting and Economics of Escape*, New York: Cambridge University Press.

Vahabi, Mehrdad, 2016, « A Positive theory of the predatory state », *Public Choice*, Vol. 168, Issue 3-4, Sept, pp. 153-175.

Vahabi, Mehrdad, Batifoulier Philippe, and Da Silva Nicolas, 2020, “A theory of predatory welfare state and citizen welfare: the French case”, *Public Choice*, vol. 182, issue 3-4, pp. 243-271.

Veblen, Thorstein.1898 .“The Beginnings of Ownership”, *American Journal of Sociology*, Vol. 4, pp. 352-65.

Veblen, Thorstein, [1899] 1994, *The Theory of the Leisure Class*, New York, Dover Publications, Inc.